

فقر و توسعه

در سایه بحران های گوناگون، اهمیت پرداختن به مسئله فقر بیشتر شده است، در این شرایط سنجش و بررسی سیاست‌های مختلف و تلاش برای به کار گیری مناسب‌ترین آن‌ها ضرورت می‌یابد. آنگوس دیتون، استاد ۷۰ساله دانشگاه پرینستون، برنده نوبل اقتصادی سال ۲۰۱۵ است. به منظور بررسی آرا و نظریات دیتون برنامه‌ای به میزبانی انجمن اسلامی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران و با تمرکز بر روی مباحث فقر و کمک‌های بین‌المللی (توسعه‌ای) برگزار شد. دکتر محمد وصال، عضو هیئت‌علمی دانشگاه شریف و فارغ‌التحصیل اقتصاد توسعه از LSE، ود کتر جعفر خیر خواهان، استاد دانشگاه فردوسی و مترجم کتاب اقتصاد فقیر، سخنرانان این برنامه بودند. منظر زیر، سخنرانی دکتر محمد وصال در این نشست است.

یکشنبه ● ۲۴ آبان ۱۳۹۴ ● شماره سی

۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰



چرا کشورهای فقیر با وجود دریافت کمک‌های بین‌المللی فقیرتر شده‌اند؟ چرا و چگونه می‌توان فقر را در جهان مهار کرد؟ آنگوس دیتون،برنده نوبل اقتصاد، برای این سوالات پاسخ‌های تازه‌ای دارد

فقرا، فقیرتر؛ اغنیا، غنی‌تر شدند!

بررسی آرا و رویکرد برنده نوبل اقتصادی ۲۰۱۵در مواجهه با مسئله فقر و رفاه

در مقایسه نیجریه و آمریکای بنییم که در نقطه‌ای وضعیت امریکا ۱۵

برابر بهتر از نیجریه بوده و این اختلاف به‌مرور زمان بیشتر شده است. یعنی نیجریه نه تنها جلوترفته بلکه عقب‌تر هم رفته است و فاصله‌اش با امریکا بیشتر و بیشتر شده، بخشی به خاطر رشد پیوسته و مداوم امریکا بوده است و قسمتی هم به خاطر رشد منفی کشور نیجریه که درگیر جنگ داخلی شد. از سال ۲۰۰۰ به بعد رشد نیجریه به آغاز شده و فاصله کاهش می‌یابد.پس تجربه کشورها متفاوت بوده است. این چنین نیست که همه کشورها تجربه یکسانی داشته باشند.در زمینه ملاک‌ها و شاخص‌های بهداشت و درمان شاخص امید به زندگی در بلو تولد استفاده می‌شود. به‌مرور زمان که کشورها توسعه پیدایمی کنند و تکنولوژی‌های جدید بهداشت و درمان به کار گرفته می‌شوند، امید به زندگی افزایش پیدا می‌کند، مثلا در اروپای شمالی از ۶۹سال در ۱۹۵۰ می‌رسد به ۷۹سال در انتهای این دوره. تفاوت بین کمترین متوسط امید به زندگی و بیش‌ترین آن در ابتدای دوره ۳۲ سال بوده که در انتهای دوره ۲۶/۵ سال شده و این تفاوت فاحشی است. چاردر جنوب صحرای آفریقا امید به زندگی بسیار پایین و در اروپای شمالی به این میزان بالاست؟ و چرا این مسائل همگرا نمی‌شوند؟ این‌ها مسائلی است که اقتصاد توسعه به آن می‌پردازد. در این بحث نکته مهم رابطه امیدبه زندگی و درآمد سرانه است. کشوری با درآمد سرانه کم، امید به زندگی پایینی دارد. با افزایش درآمد سرانه، امید به زندگی هم افزایش می‌یابد. اما دیگر با افزایش درآمد سرانه امید به زندگی از حدی فراتر نمی‌رود. بر این اساس، درآمد در تعیین وضعیت سلامت افراد بسیار مهم است.

■ فقر منهای چین

در بحث فقر می‌توان درباره این موضوع بحث کرد که تعداد فقرا چقدر است و با چه استراتژی‌هایی می‌شود آن‌ها را از فقر خارج کرد. براساس آمارهای بانک جهانی در ابتدای این دوره (۱۹۸۰) ۱/۵ میلیارد آدم فقیر وجود داشته که منظور از آن فقر مطلق است. یعنی درآمد زیر یک دلار در روز. طبیعی است که در این ۳۰ سال اقتصاد در دنیا رشد کرده و از ۱/۵ میلیارد نفر کم شده است و در انتهای بازه حدود ۸۰۰-۸۰۰ میلیون نفر باقی مانده است، ولی نکته‌ای که پشت این اعداد و ارقام و نمودارها پنهان می‌شود، سهم عمده چین در بیرون آوردن فقر از فقر مطلق است. اگر چین را حذف کنیم، تعداد فقر را تقریبا نایب می‌ماند. رشد خیره‌کننده چین نتیجه مثبتی داشته و باعث شده تعداد آدم‌های فقیر در دنیا کم شود. اما جنوب صحرای آفریقا وضعیت متفاوتی را تجربه کرده است، به دلیل جنگ‌های داخلی و مسائل سیاسی و چیزهای دیگر تعداد فقر بیشتر هم شده است. حال باید به این نکته پرداخت که چگونه ممکن است کمک به فقرا یا کشورهای فقیر نتیجه بخش نباشد و حتی تاثیر معکوس داشته باشد. آنگوس دیتون محاسبات ساده‌ای انجام می‌دهد که چقدر پول لازم است تا فقرا را از فقر بیرون بکشیم؟ در سال ۲۰۰۸، ۸۰۰ میلیون فقیر داشتیم که با درآمد روزانه زیر یک دلار زندگی می‌کردند. این فقرا به طور متوسط ۷۲ سنت درآمد داشته‌اند و این یعنی ۲۸ سنت کمتر از یک دلار، اگر به هر کدام از این ۸۰۰ میلیون نفر ۲۸ سنت بدهیم، آن‌ها به مرز یک دلار می‌رسند و از حالت فقر مطلق خارج می‌شوند. با محاسبه آنگوس دیتون، اگر آمریکایی‌های بالغ حدود ۳۰سنت در روز

ژانویه ۲۰۱۵

نوعی تناقض وجود دارد که اگر شرایط توسعه فراهم باشد دیگر آن کشور به کمک نیاز ندارد (مثل چین یا هند)، اگر هم شرایط توسعه فراهم نباشد، کمک کردن به آن‌ها محلی از اعراب ندارد. حتی کمک کردن باعث زیان بیشتر و در جازدن کشور در شرایط نامطلوب می‌شود. کمک‌های بین‌المللی به درآمدهای بادآورده می‌مانند. در مدل‌های اقتصادی در آمد بادآورده، منابع طبیعی و کمک‌های بین‌المللی نتایج یکسانی را در پی دارند.



کتنینو | ۰۷

صورت می‌گیرد و استهلاک فیزیکی سرمایه اتفاق می‌افتد. مقداری از این درآمد سرانه پس‌انداز می‌شود که در مدل سولو نرخ آن ثابت است. نقطه تعادل در این اقتصاد جایی است که میزان استهلاک سرمایه دقیقاً با سرمایه‌گذاری برابر می‌شود و اقتصاد از این نقطه فاصله نمی‌گیرد. اگر سرمایه به‌طور مثال در قالب کمک‌های انسان‌دوستانه- به این اقتصاد تزریق شود و در دیگر پارامترهای این اقتصاد تغییری حاصل نشود، دوباره به نقطه‌ای بازمی‌گردیم که سرمایه این اقتصاد کم می‌شود. بنابراین کشورها به این شکل ممکن است آماده توسعه نباشند که در تعادل بدی گرفتار آمده‌اند و این تعادل بدمکانیزم‌هایی را فعال می‌کند که اگر پول هم تزریق شود، ولی نهاده‌ها و سایر پارامترها دست‌نخورده باقی بمانند، حاصل دوباره همان تعادل ضعیف است.

درباره نتایج غیر قابل‌پیش‌بینی هم لازم‌به توضیح است که کمک‌های بین‌المللی به دست دولت‌های کشورهای هدف می‌رسد. اگر این کشورها صاحب دولتی قوی و کارآمد بودند به توسعه دست می‌یافتند. پس اگر این دولت‌ها ضعیف، فاسد و رانتی هستند، پول حاصل از کمک‌های بین‌المللی صرف توسعه نمی‌شود و به جیب افراد فاسدی می‌رود که سر کار هستند و یا صرف سرکوب مخالفان و حفظ قدرت می‌شود. در کشورهایی که زمینه‌های جنگ داخلی وجود دارد، این پول می‌تواند صرف خرید جنگ‌افزار یا استخدام سرباز شود. در این زمینه مطالعاتی نیز صورت گرفته؛ از جمله مقاله‌ای که نشان می‌دهد احتمال بروز جنگ داخلی در کشورهایی که کمک‌های بیشتری دریافت می‌کنند بیشتر است.

مثال دیگر از بحث نتایج غیر قابل‌پیش‌بینی، مثال نهاده‌های خیریه‌ای است که لباس‌های دست‌دوم را از کشورهای اروپایی جمع‌آوری می‌کنند و به کشورهای آفریقایی می‌فرستند. در نگاه نخست، توزیع لباس در کشورهای فقیر مثبت به نظر می‌رسد؛ اما این حرکت به فاجعه از بین رفتن صنایع تولید و نوظهور نساجی در کشورهای آفریقایی و بیکاری کارگران منجر شده است. به نظر می‌رسد نوعی تناقض وجود دارد که اگر شرایط توسعه فراهم باشد دیگر آن کشور به کمک نیاز ندارد (مثل چین یا هند)، اگر هم شرایط توسعه فراهم نباشد، کمک کردن به آن‌ها محلی از اعراب ندارد. حتی کمک کردن باعث زیان بیشتر و در جازدن کشور در شرایط نامطلوب می‌شود. کمک‌های بین‌المللی به درآمدهای بادآورده می‌مانند. در مدل‌های اقتصادی در آمد بادآورده، منابع طبیعی و کمک‌های بین‌المللی نتایج یکسانی را در پی دارند. این اوصاف برای شرایط مانیز دور از ذهن نیست. اینکه پولی می‌آید و معلوم نیست خرج چه چیزی می‌شود و نتیجه مثبتی در ندرد. اکنون این سوال پیش می‌آید که آیا واقعا می‌شود کاری کرد و وضعیت فقرا را بهتر کرد؟ یا فقط می‌توانیم هر مردم بلا مدللش در قحطی را نظاره‌گر باشیم؟

■ کدام راهکار و چرا؟

از حوالی سال ۲۰۰۰ به بعد، پارادایم جدیدی در اقتصاد توسعه به راه افتاده که بر ارزیابی اثربخشی سیاست‌های مختلف تاکید می‌کند. اگر خیریه‌ای به کسانی کمک می‌کند، ارزیابی کند که این کمک چقدر باعث بهبود وضع آنان شده است. روشی که برای این کار وجود دارد، این است که برای گروهی برنامه مدنظر خود را اجرا کنیم، به‌طور مثال برایشان مدرسه و درمانگاه بسازیم و این اقدامات را برای گروهی دیگر در تیرت انجام دهیم؛ یا اصلا انجام ندهیم. سپس مشاهده کنیم که متوسط متغیرهایی که به دنبال آن‌ها هستیم برای این دو گروه چگونه تغییر می‌کند. اگر گروه نخست با رشد مواجه شد، احتمالاً سیاست‌ها موثر بوده‌اند. این روش می‌تواند برای ارزیابی موفقیت یا عدم موفقیت یک سیاست مفید باشد. اما دیتون منتقد این نوع از مطالعات است. ما معمولاً به دنبال این نیستیم که ببینیم برنامه‌های بنیاد خیریه‌ای که برای هزار نفر انجام شده موثر بوده یا خیر، به دنبال این هستیم که ببینیم کاری که دولت در هر سطحی (ملی، استانی، ...) انجام می‌دهد، چه تأثیری دارد. درواقع به سوال در باب مکانیزم‌های عملکرد آن سیاست می‌پردازیم. آن سیاستی که ما در پی گرفته‌ایم چه مکانیزم‌هایی را فعال کرده که باعث تغییر نتایج در زمینه‌های سلامت و بهداشت و مسائلی از این دست شده است. این سوال مهمی است که روش مطالعات تصادفی الزاماً به آن پاسخ نمی‌دهد. این همان خلأیی است که مطالعات تصادفی اولیه در اقتصاد توسعه داشت و آنگوس دیتون این نکته را گوشزد می‌کند که باید به مکانیزم‌ها توجه کرد تا بتوان نسخه‌ای عمومی‌تر پیچید. شاید این سوال پیش بیاید که چرا نتایج حاصل از اقدام مشابهی که دولت و یک بنیاد خیریه انجام می‌دهند، متفاوت است.

نکته اول اینکه معمولاً نهاده‌های خیریه را افراد بسیار دلسوزی تشکیل می‌دهند که نتیجه فعالیت‌های خود را پیگیری می‌کنند. اما چنین شرایطی در ساختار بروکراسی حاکم نیست و کسی که در این ساختار کار می‌کند، خدماتی را ارائه می‌دهد که در قبال آن‌ها حقوق دریافت می‌کند و انگیزه‌ای فراتر از این ندارد. بر این اساس، اجرای سیاست توسط دولت یا بنیادی خیریه، به حاصل متفاوتی دارد. نکته دوم این است که تاثیر سیاستی که در یک روستا یا شهر اجرا می‌شود با تاثیر سیاستی که در کل کشور به اجرا درمی‌آید فرق دارد. می‌دانیم که قیمت‌ها در بازار تعیین می‌شوند و اگر با شوکی روبه‌رو شویم که عرضه و تقاضا را جابه‌جا کند، قیمت تعادلی را جابه‌جا می‌کند. حال در نظر بگیرد که به کشاورزان منطقه‌ای آموزش دهیم که بهتر کشاورزی کنند و از تکنولوژی‌های بهتری بهره‌برند. اگر به هزار کشاورز یاد بدهیم که بهتر هندوانه بکارند، محصولشان بیشتر می‌شود. احتمالا از انجایی که سهمشان در بازار زیاد نیست، قیمت هندوانه تغییر چندانی نمی‌کند و سود خوبی نصیبشان می‌شود. ولی اگر به کل کشور یاد بدهیم که چگونه هندوانه بکارند، عرضه هندوانه به حدی می‌رسد که قیمتش کاهش پیدا می‌کند. در چنین شرایطی نفعی که از بهبود تکنولوژی ایجاد شده با کاهش قیمت به مصرف‌کننده منتقل می‌شود و دیگر کشاورز نمی‌تواند نفع را بربرد.

● یادداشت اول ●

● میکائیل عظیمی ●

مصرف، رفاه، فقر

در چارچوب علم اقتصاد متعارف و ادبیات حسابداری ملی، مصرف یکی از چهار قلم اصلی برای تفکیک جریان‌های اقتصادی است. این قلم بیانگر مخارج دولت، سرمایه‌گذاری و خالص صادرات، تشکیل‌دهنده یکی از مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی (تولید ناخالص داخلی) است که از مهم‌ترین نمادهای بیانگر اندازه اقتصاد محسوب می‌شود. از آنجا که آنچه با عنوان مصرف در این چارچوب مطرح می‌شود ناظر بر مصرف بخش خصوصی است، هزینه مصرفی در حسابداری ملی، برآمده و نتیجه «رفتار مصرفی» مردم در یک اقتصاد است. بنابراین برای شناخت قواعد حاکم بر این قلم اساسی، باید قواعد رفتاری و یا الگوی مصرف در اقتصاد را شناسایی کرد. این مهم زمانی از درجه اهمیت بیشتری برخوردار خواهد شد که قواعد رفتاری این متغیر را به معنا و مفهوم «انسانی و اجتماعی» مدنظر قرار داد. به بیان دیگر، رفتار مصرف‌مصرف در توابع اقتصادی را نمی‌توان و نباید همچون متغیرهای مطرح در علوم فیزیکی قلمداد کرد. زمانی درک و شناخت از قواعد حاکم بر متغیر مصرف در اقتصاد کلان منطقی‌تر و شمند و عالمانه خواهد داشت که بر اساس روش شناخت در حوزه علوم اجتماعی- انسانی انجام شده باشند. این همه در حالی است که علم اقتصاد متعارف، مصرف را هم در سطح کلان و هم در سطح خرد دنبال کرده است. در سطح خرد (همان‌گونه که اشاره شد) مصرف یکی از اقلام چهار گانه در حسابداری ملی و اندازه‌گیری اندازه اقتصاد مطرح شده است. در این سطح از تحلیل علم اقتصاد تلاش کرده تا بر اساس منطق و روش‌شناسی حاکم بر این چارچوب فکر کنی، رفتار و قواعد این متغیر را شناسایی کند و رفتار این متغیر را در قابل نکته‌های مصرف نظریه‌پرداز کنی. عقیبه نظری مصرف در سطح کلان و در چارچوب علم اقتصاد متعارف، جوان و روبه‌تکامل محسوب می‌شود اما از منظری دیگر و در سطح خرد، مصرف بخشی دریا بوده و حتی عمر آن از عمر «علم اقتصاد» نیز فراتر می‌رود و پیشینه مباحث مربوط به مصرف در سطح خرد، به مرحله مباحث مصرف‌کننده بازمی‌گردد. نکته قابل توجه آن است که مصرف پیش از آنکه در حوزه اقتصاد و توسط متفکران اقتصادی پیگیری شود، رو‌ا‌شناسان و پیشتا‌رو متفکران چندرشته‌ای این مسئله تعیین‌کننده ادنبال می‌کردند. تلاش این متفکران سبب شد تا در قالب روش‌شناسی علمی، سمت تقاضای اقتصاد با مفهوم مصرف گره بخورد و در سطح خرد نیز شاهد نظریه رفتار مصرف‌کننده باشیم. علم اقتصاد متعارف در سطح خرد تلاش دارد تا منطق و قواعد حاکم بر رفتار مصرفی افراد را شناسایی کند و با این شناخت بتواند رفتار مصرف‌کنندگان را تبیین کند. از طرفی دیگر اما به دلیل پیوندی که مفهوم مصرف با مفهوم رفاه دارد، اقتصاددانان و متفکرانی که مسئله رفاه و مسائل مرتبط با آن را به‌عنوان حوزه تخصصی برگزیدند، نمی‌توانند به «مصرف» بی‌توجه باشند. در این چارچوب است که می‌توان پیوندهای تاریخی- نظری تلاش‌های افرادی چون «دیتون» را پیگیری کرد. اما آنچه در این مجال اندک و محدود قابل توجه است آنکه علم اقتصاد متعارف، مصرف و مفاهیم نزدیک و هم‌پیوند با آن همچون رفاه و یا فقر را بر اساس چارچوب روش‌شناسی خاص خود دنبال می‌کند. این قالب نظری بر اساس اسطوره جهان‌وطنی علم اقتصاد، قائل بر آن است که آنچه علم اقتصاد متعارف عرضه می‌کند، در همه‌مکان‌ها و همه‌زمان‌ها مطرح و صادق است. اما به استناد ملاحظات روش‌شناختی می‌توان به‌روشنی نشان داد که چنین انگاره‌ای از اساس صادق نیست. بر این اساس برای شناخت یک اقتصاد و مسئله مصرف (و در ادامه آن مفاهیم نزدیک چون رفاه و فقر) باید این مفاهیم را از منظر انسانی -اجتماعی و بر اساس روش‌شناختی رفتار مصرفی بررسی کرد؛ چرا که به‌محض پذیرش این ضوابط روش‌شناختی، پای مفهوم سستبر «بهدا» به میان خواهد آمد و خط فاصل و تمایز بر رنگی میان آموزه‌های علم اقتصاد متعارف و تحلیل‌های نهادی از پدیده‌های اقتصادی ترسیم خواهد شد. اگرچه به سبب سیطره علم اقتصاد متعارف، مفاهیمی چون مصرف، رفاه و فقر از منظر دریاچه‌ای چارچوب نظری شناخت و معرفی می‌شوند؛ به نظر می‌رسد یادآوری چارچوب‌های رقیب دیگر (از جمله نهادگرایی) برای شناخت این مفاهیم اهمیت (هگمشایی خواهد داشت. به بیان دیگر، اگرچه به نظر می‌رسد آموزه‌های چندین دهه تلاش متفکران با استفاده از روش‌شناسی متعارف در علم اقتصاد، سیطره و حاکمیتی بر جسته بر اندان و نگرش پژوهشگران این مفاهیم دارد، اما جای خالی پژوهش‌هایی از منظرهای رقیب احساس می‌شود؛ وضعیتی که با شدت و عمقی بیشتر در اقتصاد ایران مطرح است و به این ترتیب می‌توان علاقه‌مندان را به تامل در مفاهیم مصرف، رفاه و فقر از منظرهای رقیب دعوت کرد. چرا که به نظر می‌رسد چارچوب‌های نظری -روشنی همچون نهادگرایی توان تبیین بیشتری در مقایسه با رویه‌های متعارف دارند که در نهایت شناخت دقیق‌تر از واقعشارتی از وضعیت اقتصاد به دست می‌دهند.

۱- برنده نوبل اقتصاد در سال ۲۰۱۵